

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره سی و هفتم، بهار و تابستان ۱۴۰۴: ۲۲۳-۲۵۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۵

نوع مقاله: پژوهشی

هوش مصنوعی و تحول سوژکتیویته سیاسی: در جست‌وجوی یک راه‌حل

* منصور انصاری

** سامان مهدانیان

چکیده

تحول بنیادین فناوری‌های هوش مصنوعی در دهه‌های اخیر، به چالشی هستی‌شناختی و سیاسی برای مفهوم مدرن «سوژه» و «سوژکتیویته سیاسی» انجامیده است. این مقاله با طرح این پرسش که «سوژه‌گی سیاسی انسان در عصر حکمرانی الگوریتمی، چه سرنوشتی خواهد یافت؟» بر آن است تا نسبت میان قدرت الگوریتمی، زوال اراده انسانی و امکان بازسازی کنش سیاسی را واکاوی کند. در پاسخ، دو رویکرد عمده بررسی می‌شود: نخست، دیدگاهی بدبینانه که پایان سوژه‌گی انسان را در عصر داده‌محور مفروض می‌گیرد و دوم، دیدگاهی که امکان بازسازی یا احیای سوژه سیاسی را از خلال رویکردهای فلسفی جدید ممکن می‌داند. روش تحقیق، تحلیلی-تفسیری با رویکردی بین‌رشته‌ای است که مفاهیم فلسفه سیاسی مدرن را با تحولات فناوری معاصر پیوند می‌زند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بازتعریف سوژه‌گی، تنها در صورت به رسمیت شناختن حریم شناختی، حق تفکر مستقل و بازسازی میدان گفت‌وگوی بین‌الذهانی ممکن خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: هوش مصنوعی، حکمرانی الگوریتمی، سوژکتیویته سیاسی، هانا آرنت، عمل سیاسی.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه اندیشه سیاسی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، تهران، ایران

m.ansari51@gmail.com

mahdanian.saman@gmail.com

** کارشناس علوم کامپیوتر، دانشگاه تهران، تهران، ایران



مقدمه

این روزها هوش مصنوعی، شتابان وارد زندگی روزمره آدمیان شده است و انتظار می‌رود که در آینده نه‌چندان دور، به ابزار دم‌دستی تبدیل شود. در آغاز، دست‌کم در کشوری مثل ایران، جنبه سرگرمی و شوخی‌اش گداخته‌تر شد و لختی بعد از آن، این ارتباط مبتنی بر شوخی و خنده، جای خود را به حیرت و شگفتی فرون‌تر داده است. بن‌مایه و ته‌مایه این حیرت‌زدگی به این سؤال بازمی‌گردد که با این فن‌آوری، نقش ما آدمیان در زندگی و کار چه می‌شود؟ این عقل و هوشی که معلوم نیست از کجا می‌آید، تا کجا از عقل و هوش بشری پیشی خواهد گرفت؟ و اگر روزی روزگاری هوش مصنوعی آنقدر قدرت پیدا کند که با بشر در رقابت و ستیز افتد، چه بلایی بر سر انسان خواهد آمد؟ این پرسش‌ها که امروزه سکه رایج افواه و اذهان شده است، در یکی دو دهه گذشته، موضوعات تحقیقاتی گسترده و پردامنه‌ای بودند. انبوهی از پژوهش‌های خرد و کلان، فلسفی و اجتماعی، ساده و پیچیده، سبک‌سنگ و گران‌سنگ در این باب تولید شده است. هرچند اختلاف و منازعه درباره وجوه فنی و نافنی آن زیاد است، تقریباً درباره یک چیز، اشتراک تام و تمامی خودنمایی می‌کند؛ هوش مصنوعی، زندگی بشری را چنان متحول خواهد کرد که هیچ‌کدام از ابداعات و رخدادهای پیشین از حیث اهمیت و تأثیرگذاری، قابل مقایسه با آن نیستند.

استفان برونهوبر (۲۰۲۴) در کتاب «فرهنگ سوم: تأثیر هوش مصنوعی بر معرفت، جامعه و آگاهی در قرن بیست‌ویکم»، این ادعا را پیش می‌کشد که هیچ‌یک از دستاوردهای بشری از برق گرفته تا انرژی هسته‌ای و حتی اینترنت از حیث اهمیت قابل مقایسه با هوش مصنوعی نیست. به نظر وی، هوش مصنوعی با فاصله زیاد فقط با رنسانس قابل مقایسه است. از این‌رو از آن با عنوان رنسانس دوم نام می‌برد (Brunnhuber, 2024: 2).

اهمیت روزافزون هوش مصنوعی در تمامی حوزه‌های نظری و عملی زندگی بشری، همچنان که اشاره کردیم، محرک تحقیقات پهن‌دامنه‌ای در این حوزه شده است. ماهیت هوش مصنوعی از جهت فنی و همچنین تأثیراتش، موجد رشد و شکوفایی مطالعات بین‌رشته‌ای در این حوزه شده است. حتی فلسفه به‌مثابه سرآمد دانش‌های بشری ناگزیر

به واکنش شده است. امری که از آن می‌توان به عنوان شاهد و گواهی بر اهمیت هوش مصنوعی یاد کرد. البته توجه فلسفه به هوش مصنوعی مربوط به این یکی دو سال اخیر نیست و ریشه‌های آن را می‌توان تا میانه قرن بیستم دنبال کرد.

آلن تورینگ (۱۹۵۰)، جان سرل (۱۹۸۰) و هربرت دریفوس (۱۹۷۲) در زمره نخستین کسانی بوده‌اند که در این باب سخن رانده‌اند؛ موضوعاتی همچون ماهیت هوش، آگاهی، خودآگاهی، معنای بشریت، اخلاق و مسئولیت بشری و از این قسم. یکی از مهم‌ترین بنیادهای فلسفه مدرن و نظریه سیاسی، مفهوم سوپژکتیویته بوده است که از «دکارت» به این سو توسعه یافته است (ر.ک: Taylor, 1989). شکل‌گیری مدرنیته به شکلی که اکنون می‌بینیم و خود همین هوش مصنوعی، یکی از محصولات آن است، بدون شکل‌گیری سوژه‌گی انسان، امکان ظهور نداشت. سوژه انسانی مبتنی بر عقل خودبنیاد جهان‌شمول -درک کانتی از عقل (۱۷۸۴/۱۹۹۱)- اساس دنیای مدرن است. تمامی مفاهیم مدرن مانند آزادی، برابری، مشارکت و حق تعیین سرنوشت و دموکراسی در معنای مدرنشان، استوار بر مفهوم سوژه‌گی بشرند (نگاه کنید به تحلیل شاخص ابنسور در این مورد: Abensour, 2011). بنابراین سوپژکتیویته سیاسی، استوار بر مفهومی فلسفی از سوژه‌گی انسان و ابژه‌گی جهان ناهسانی است و فاعلیت سیاسی انسان برای تعیین سرنوشت خود که در اصولی مانند قرارداد اجتماعی، دموکراسی، لیبرالیسم و غیره خود را بروز می‌دهد، از این بعد فلسفی نشأت می‌گیرد.

بدون تردید با گسترش هوش مصنوعی و کاربردهای مختلف آن در زندگی بشری، شاهد از میان رفتن مرزهای سنتی میان انسان و ماشین، آگاهی و محاسبه، اراده و الگوریتم خواهیم بود. هوش مصنوعی به این معنا، بنیادهای فلسفی بشری را هم به چالش خواهد کشید. فلسفه از سقراط به این سو، متمرکز بر انسان به عنوان تنها حیوان ناطق/ عاقل بوده است. سوژه‌گی انسان مدرن نیز از این انحصار بشر بر قوه عقل نشأت گرفته است. اهمیت و بزرگی مسئله هوش مصنوعی را باید در همین چالش‌گری آن جست‌وجو کرد. تاکنون هیچ‌چیزی عقل بشری را چنین به نبرد فرانخوانده بود. حتی انسان مدرن، عقل الهی را از طریق بیرون راندن آن از زندگی دنیوی یعنی سکولاریسم به زاویه کشانده بود. هوش مصنوعی به‌ویژه مرحله‌ای که از آن به عنوان تکنیکی نام

برده می‌شود، فلسفه و بنیادهایش را یک‌جا به لرزه می‌اندازد و پیامدهای سیاسی و اجتماعی عظیمی به دنبال خواهد داشت. تکینگی به مرحله‌ای اشاره دارد که هوش مصنوعی عملاً از هوش بشری پیشی می‌گیرد.

برخی از محققان معتقدند که ما در آستانه ورود به این مرحله هستیم (Jorion, 46-47 : 2024) و برخی دیگر زمانی حدود سی سال آینده را پیش‌بینی کرده‌اند (Kurzweil, 2005: 136). در پس پشت تکینگی، مسئله بزرگ‌تری نهفته است؛ آیا بشر سوژه‌گی و به همین‌سان کنترل و آزادی‌اش را از دست خواهد داد یا نه. آیا بشر دیگر می‌تواند سوژه یا تنها سوژه این هستی باشد؟ فلسفه و علوم انسانی بشری تاکنون مبتنی بر انسان به عنوان سوژه بوده است، در حالی که الان سوژه دیگری در حال ظهور است که باید آن را به مثابه رقیب یا شاید همکار در نظر داشته باشد. هوش مصنوعی نه تنها داده‌ها را پردازش می‌کند، بلکه از آنها «الگوهای رفتاری» می‌سازد و حتی برای ما تصمیم‌گیری می‌کند؛ از ترجیح‌های روزمره تا انتخاب‌های سیاسی. آیا در این وضعیت، سوژه انسانی هنوز کنشگر است یا صرفاً تابعی از سامانه‌ای است که دائماً از او یاد می‌گیرد و در عین حال او را شکل می‌دهد؟

سیاست که زمانی عرصه تضادها، تصمیم‌ها و درگیری‌های آگاهانه بود، اکنون به تدریج به قلمروی از پیش مدیریت‌شده تبدیل می‌شود. در این میان، باید پرسید آیا مشارکت سیاسی در آینده، چیزی جز واکنش‌های رفتاری قابل پیش‌بینی خواهد بود؟ در چنین شرایطی، مفاهیمی چون «اراده آزاد»، «مسئولیت اخلاقی» و «مقاومت سیاسی» چگونه بازتعریف می‌شود؟ آیا هنوز می‌توان از سوپرکتیویته‌ای مقاوم، انتقادی و مولد سخن گفت، یا اینکه در دل منطق الگوریتمی، سوژه سیاسی، جای خود را به «کاربر داده‌محور» می‌دهد؟ همچنین آیا امکان آن وجود دارد که هوش مصنوعی خود به عنوان نوعی کنشگر سیاسی نوظهور تلقی شود؟ یا همچنان در موقعیتی ابزاری، اما با پیامدهایی عمیق برای معنا و امکان سوژه باقی می‌ماند؟

در این مقاله تلاش می‌کنیم به این پرسش‌ها از منظری نه صرفاً فن‌آورانه، بلکه فلسفی بپردازیم. باید از چشم‌انداز انتقادی و هستی‌شناختی به این سؤالات بپردازیم تا دریابیم که در جهان آینده نه‌چندان دور، چه بر سر سوژه انسانی سیاسی خواهد آمد؟

چگونه فناوری‌های هوش مصنوعی بر شکل‌گیری و تحول سوپرکتیویته سیاسی در انسان تأثیر می‌گذارد؟ آیا در فضای محاسباتی و داده‌محور، سوژه سیاسی به عنوان کنشگری مستقل هنوز امکان‌پذیر است؟ چه نسبت‌هایی میان قدرت الگوریتمی و امکان کنش جمعی، مقاومت یا دگرگونی اجتماعی وجود دارد؟ در چه شرایطی می‌توان سوپرکتیویته‌ای مقاوم و نقاد را در دل سامانه‌های هوشمند بازسازی کرد؟ آیا می‌توان از نوعی سوژه نوین، سازگار با منطق هوش مصنوعی، ولی همچنان سیاسی و آزاد دفاع کرد؟ در پاسخ به این سؤال که چه اتفاقی برای سوژه سیاسی در عصر هوش مصنوعی رخ خواهد داد، دست‌کم دو دیدگاه وجود دارد: کسانی که معتقدند در عصر سلطه هوش مصنوعی، سوپرکتیویته سیاسی کاملاً نابود می‌شود و کسانی که معتقدند با بازسازی مفهوم سوژه‌گی سیاسی انسان می‌توان راهی برای نجات آن یافت. در این مقاله ضمن بررسی ادله و دلایل هر دو گروه، تلاش می‌کنیم تا نشان دهیم که هرچند هوش مصنوعی بنیاد سوژه‌گی سیاسی انسان را با چالش اساسی مواجه کرده است، با استفاده از بنیادهای اندیشه‌ای متفکران بزرگی مانند هانا آرنت که دهه‌ها قبل با بحران سوژه سیاسی مواجه بوده‌اند، می‌توان راه‌حل معناداری پیدا کرد.

پیشینه پژوهش

آلن تورینگ^۱ (۱۹۵۰) در مقاله کلاسیک خود با عنوان «ماشین‌های محاسبه‌گر و هوش»، مبنای آزمون تجربی برای سنجش هوشمندی ماشین‌ها را بنیان نهاد و مسیر را برای تأملات فلسفی هموار ساخت.

در دهه هفتاد، هربرت دریفوس^۲ (۱۹۷۲) با تکیه بر فلسفه پدیدارشناسی هایدگر در کتاب «چه چیزهایی را کامپیوتر نمی‌تواند انجام دهد» استدلال کرد که ماشین‌ها فاقد درک زمینه‌ای و زیست‌جهان انسانی‌اند.

جان سرل^۳ (۱۹۸۰) نیز در مقاله مشهور خود، «ذهن‌ها، مغزها و برنامه‌ها» که به

1. Turing
2. Dreyfus
3. Searle

آزمایش فکری «اتاق چینی» شناخته می‌شود، نشان داد که پردازش نحوی داده‌ها لزوماً به معنای فهم معنایی نیست. در مقابل، دنیل دنت^۱ (۱۹۹۲) در اثر مهم خود، «توضیح آگاهی»، از رویکردی کارکردگرایانه دفاع کرد و آگاهی را پیامد فرایندهای شناختی پیچیده دانست.

با شدت گرفتن نگرانی‌ها درباره ظهور ابرهوش، نیک باستروم و الی‌یزر یودکوفسکی^۲ (۲۰۱۴) در مقاله تأثیرگذار «اخلاق هوش مصنوعی» به بررسی خطرهای اخلاقی و تمدنی هوش مصنوعی عمومی پرداختند.

در همین راستا، فیلسوفانی چون لوکا فلوریدی^۳ (۲۰۱۳) با کتاب‌هایی چون «اخلاق اطلاعات» و «فلسفه اطلاعات» تلاش کردند تا مبانی اخلاقی جدیدی متناسب با زیست‌جهان دیجیتال و عامل‌های غیر انسانی طراحی کنند.

همچنین شانون والور^۴ (۲۰۱۶) در کتاب «فناوری و فضیلت‌ها» با الهام از سنت اخلاق فضیلت‌محور ارسطویی، بر لزوم پرورش حکمت عملی و فضیلت اخلاقی در مواجهه با فناوری‌های نوین تأکید نمود.

مجموعه این جریان‌های فلسفی، از نقدهای هستی‌شناختی تا بازاندیشی‌های اخلاقی نشان می‌دهد که هوش مصنوعی نه صرفاً یک ابزار، بلکه یک مسئله اصیل و بنیادین فلسفی است که به بازنویسی آینده بشر منتهی می‌شود.

روش پژوهش

در پژوهش‌های نظری، به‌ویژه در حوزه‌هایی چون فلسفه، علوم سیاسی و نظریه انتقادی، روش تحلیلی مبتنی بر استدلال محوری، جایگاهی بنیادین دارد. این روش، نه به گردآوری داده‌های تجربی، بلکه به تحلیل دقیق مفاهیم، ارزیابی ساختارهای استدلالی و روشن‌سازی پیش‌فرض‌های نظری می‌پردازد. پژوهشگر در این رویکرد

1. Dennett

2. Bostrom & Yudkowsky

3. Floridi

4. Vallor

می‌کوشد تا با ابزار عقلانیت انتقادی، گزاره‌ها را از نظر انسجام منطقی و قدرت استدلالی بررسی کند و از خلال تحلیل مفهومی، به داوری عقلانی درباره مسائل پیچیده دست یابد. تیموتی ویلیامسون، از فیلسوفان برجسته معاصر، بر این باور است که فلسفه نه مجموعه‌ای از پاسخ‌ها، بلکه فعالیتی تحلیلی و عقلانی است که از طریق استدلال‌ورزی سامان می‌یابد (ر.ک: Williamson, 2007). به نظر وی، روش تحلیلی مبتنی بر فلسفه باید در پی تولید و نقد استدلال‌هایی باشد که از لحاظ مفهومی، روشن و از نظر منطقی، دفاع‌پذیر باشند. در چنین رویکردی، ادعاها باید به روشنی تبیین شوند و با زنجیره‌ای از دلایل مفهومی پشتیبانی گردند. برای مثال اگر پژوهشی مدعی شود که ظهور هوش مصنوعی به زوال کنش سیاسی منجر می‌شود، این ادعا تنها زمانی استوار است که از طریق تعریف دقیق مفاهیم، تحلیل انتقادی آرای متفکران و ارزیابی استدلال‌های متضاد پشتیبانی شود. پژوهشگر در این مسیر نه تنها به بازنمایی دیدگاه‌های مختلف می‌پردازد، بلکه با دقت مفهومی و استدلال‌ورزی عقلانی، امکان‌پذیری هر یک از آن دیدگاه‌ها را می‌سنجد و نتایج نظری آنها را آشکار می‌سازد.

روش تحلیلی مبتنی بر استدلال محوری در عین حال پژوهشگر را از افتادن به دام توصیف‌گرایی یا شهودگرایی صرف محافظت می‌کند. این روش، او را ملزم می‌سازد تا از سطح روایت مفاهیم عبور کرده، به ارزیابی عقلانی و انتقادی آنها بپردازد. در نتیجه پژوهش به جای مجموعه‌ای از نقل‌قول‌ها، به ساختاری عقلانی و داورانه بدل می‌شود که از دل تحلیل مفهومی و استدلال منطقی برمی‌خیزد. این همان چیزی است که ویلیامسون، آن را «فلسفه به مثابه استدلال‌ورزی دقیق» می‌نامد، نه به مثابه ابراز نظر یا بیان تجربه، بلکه به عنوان کوشش نظام‌مند برای روشن ساختن و سنجش اعتبار گزاره‌ها و نظریه‌ها. روش تحلیلی استدلال‌محور، به‌ویژه در حوزه‌های نظری که با مفاهیمی چون عدالت، سوپرکتیویته، کنش یا اقتدار سروکار دارند، روشی نیرومند برای فهم، نقد و بازاندیشی محسوب می‌شود. این روش به پژوهشگر امکان می‌دهد تا در جهانی پر از تفسیرها، ابهام‌ها و تضادها، مسیر خود را بر پایه عقلانیت و انسجام مفهومی دنبال کند.

در مقاله حاضر تلاش شده است تا ضمن ایضاح مفهومی دقیق، استدلال‌های مطرح در زمینه هوش مصنوعی و تأثیرات آن بر سوژه‌گی انسان بررسی و تحلیل و سپس ایده جایگزین و بدیل برای حفظ سوژه‌گی انسان مطرح شود.

مفاهیم بنیادین

در این مقاله، دو مفهوم بنیادین عبارتند از هوش مصنوعی و سوژکتیویته سیاسی که به اختصار تلاش می‌کنیم تا آنها را شرح دهیم.

هوش مصنوعی

یکی از نخستین تعاریف از هوش مصنوعی را می‌توان در سلسله سخنرانی‌هایی که در سال ۱۹۵۶ در کارگاه تابستانی دارتموث برگزار شد یافت: «هوش مصنوعی به معنای ساخت ماشینی است که به روش‌هایی عمل کند که اگر یک انسان چنان رفتار کند، به آن هوش گفته می‌شد» (Luger, 2025: 28). این تعریف تاحدودی متکی به مفهوم هوش انسانی است. اما خود مفهوم هوش حتی انسانی نیز بحث‌برانگیز بوده است. فلسفه مشحون از مباحثات نظری درباره هوش و توانایی‌های بشری مانند تفکر است. برای مثال مینسکی پرسیده است که آیا هوش، یک توانایی واحد است یا فقط عنوانی است برای گرد هم آوردن مجموعه‌ای از توانایی‌های متمایز اما به هم پیوسته؟ (ر.ک: Minsky, 1986).

یا به همین‌سان ممکن است سؤال شود که آیا هوش را می‌توان از رفتارهای قابل مشاهده استنباط کرد یا اینکه نوعی مکانیزم درونی بشری است؟ یا به تعبیر دقیق‌تر، هوش، نتیجه فعل و انفعالات عصبی است یا ماهیتی است غیر ارگانیک؟ و از این قسم سؤالات. از این‌رو با توجه به پیچیدگی و جنبه‌های مختلف مفهوم هوش، تعریف دقیق هوش مصنوعی، کار بسیار دشوار و تاحدودی نشدنی است. بخشی از این ناتوانی تا حدود زیادی به این امر بازمی‌گردد که هوش مصنوعی هنوز رشته نوپا و جوانی است و به زمانی طولانی‌تر نیاز دارد تا به تعریف جامع و مانعی مانند فیزیک دست یابد. با این همه احتمالاً می‌توان روی یک تعریف ساده توافق کرد: هوش مصنوعی بخشی از رشته کامپیوتر است که به صورت خودکار، رفتارهای هوشمندانه‌ای را انجام می‌دهد. هوش مصنوعی به این معنا عبارت است از: ساختارها، داده‌ها^۱، الگوریتم‌ها^۲، زبان‌ها^۳ و تکنیک‌های برنامه‌نویسی^۴. به این معنا می‌توان گفت که هوش مصنوعی مانند هر علم

-
1. Data Structures
 2. Algorithms
 3. Languages
 4. Programming Techniques

دیگری، یک تلاش انسانی و در حال تکامل است (Luger, 2025: 30).

آلن تورینگ، یکی از نخستین مخترعان کامپیوتر بود. در واقع او نخستین کسی بود که به طور انتزاعی و دقیق، روش طراحی یک دستگاه محاسباتی برنامه‌پذیر را کشف کرد؛ یعنی همان چیزی که امروزه با عنوان ماشین تورینگ مشهور است. تمامی رایانه‌های برنامه‌پذیر کنونی در اصل ماشین‌های تورینگ هستند. او در سال ۱۹۵۰ در سطور نخست مقاله خود با عنوان «ماشین‌های محاسباتی و هوش»، این پرسش را مطرح کرد که «آیا ماشین‌ها می‌توانند فکر کنند؟» البته او خسته از مجادلات فلسفی بر این باور بود که چنین پرسشی از اساس نادرست است و در عوض تلاش کرد تا با پیش کشیدن آزمونی به پاسخی برسد که به نظرش واضح و از نظر شهودی قانع‌کننده بود (Teuscher, 2004: 295).

تورینگ یک بازی تقلید را طراحی کرد که در آن سه نفر شرکت داشتند: یک مرد، یک زن و یک داور (که می‌توانست زن یا مرد باشد). داور، هیچ‌کدام از دو طرف را نمی‌دید. اما از طریق تلگراف یا دستگاه تایپ می‌توانستند با او ارتباط برقرار کنند. وظیفه داور این بود که پس از طرح پرسش‌هایی از هر دو شرکت‌کننده، تشخیص دهد کدام یک مرد است و کدام یک زن. در این بازی مرد تلاش می‌کند داور را قانع کند که او یک زن است، در حالی که زن حقیقت را بیان می‌کند. اگر داور نتواند به‌درستی تشخیص دهد، مرد، برنده این بازی تقلید است. با اندکی تأمل می‌توان دریافت که به جز شانس، یک مرد باید بسیار زیرک باشد تا بتواند یک داور هوشمند را قانع کند که او یک زن است. البته به این شرط که خود داور نیز به قدر کفایت باهوش باشد. بعد از آن تورینگ پیشنهاد می‌کند که یکی از این دو شرکت‌کننده (مرد یا زن) را با یک رایانه جایگزین کنیم و وظیفه داور این باشد تا تشخیص دهد که کدام یک انسان است و کدام یک رایانه. تورینگ بر این باور بود که اگر یک رایانه بتواند به طور مداوم یا مکرر، یک داور خبره را فریب دهد و او را متقاعد کند که یک انسان است، آن رایانه بدون شک هوشمند است و می‌توان گفت که فکر می‌کند (نگاه کنید به اصل مقاله).

البته تورینگ هرگز ادعا نکرد که تفکر یعنی تفکر به شیوه انسان، مسئله او این بود که اگر یک موجود، خواه انسان خواه ماشین، بتواند به سبک خاص خود، آنقدر خوب

بیندیشد که بتواند خود را به عنوان یک متفکر انسانی جا بزند، آنگاه بی‌تردید، آن موجود دارای توانایی تفکر خواهد بود. آزمون تورینگ بر اساس این دیدگاه طراحی شده بود. تورینگ در همین مقاله تلاش می‌کند تا به برخی ایرادهای احتمالی که درباره هوش مصنوعی مطرح می‌شود، پاسخ درخوری ارائه کند.

یکی از این ایرادهای احتمالی می‌توانست از جانب الهیات مطرح شود. از این منظر، مسئله این بود که خداوند فقط به انسان روح بخشیده بود و نه به حیوانات یا ماشین. تورینگ ضمن رد این استدلال، نتیجه می‌گیرد که اگر خداوند، قادر مطلق باشد، در صورتی که اراده کند، می‌تواند به فیل‌ها نیز روح عطا کند. به همین‌سان می‌تواند به ماشین‌ها نیز روح بدهد. وانگهی این ایراد تا حدود زیادی مثل این است که سرمان را در برف فرو کنیم تا چیزی را که نمی‌خواهیم، نبینیم. انسان وحشت دارد تا باور کند که ماشین نیز می‌تواند فکر کند (Barthelemy & Furbach, 2023: 10).

ایراد دیگری که منتقدان هوش مصنوعی مطرح می‌کردند، این بود که ماشین نمی‌تواند فکر کند. برخی منتقدان مانند لیدی لاولیس^۱ و چارلز بابج^۲ بر این باور بودند که ماشین تنها می‌تواند آنچه را که ما می‌دانیم، اجرا کند. تورینگ در مقابل شرح می‌دهد که چگونه می‌توانیم روش‌های یادگیری را بر اساس فرایند رشد و یادگیری یک کودک طراحی کنیم. در همان زمان، او از روش یادگیری تقویتی^۳ صحبت می‌کند که امروز به شکل موفقیت‌آمیزی در سیستم‌های هوشمند پیچیده به کار می‌رود. مورد دیگری که تورینگ در مقاله خود بدان می‌پردازد، این سؤال بود که آیا ماشین می‌تواند دارای کیفیات ذهنی^۴ باشد، یعنی حالات درونی ذهنی که آگاهانه و تجربی‌اند؟ آیا ماشین می‌تواند چنین حالات خودآگاهی داشته باشد؟

آزمون تورینگ در دهه‌های بعد توسعه یافت و به اشکال مختلفی درآمد. در این‌باره به نمونه‌های زیادی می‌توان اشاره کرد که در اینجا فقط به بازی «گو»^۵ اشاره خواهیم کرد. در سال ۲۰۱۵، گروهی از شرکت گوگل برای اولین بار توانست یکی از مطرح‌ترین

1. Lady Lovelace

2. Charles Babbage

3. Reinforcement Learning

4. qualia

5. Go

قهرمانان جهانی این بازی را با استفاده از برنامه «آلفا گو»^۱ شکست دهد. چنین کاری اصلاً مبتنی بر اختراع جدیدی نبود، بلکه آلفا گو بر پایه یک روش جست و جوی معمولی به نام جست و جوی «مونت کارلو» استوار شده بود. در مرحله اول یادگیری، به شبکه عصبی مصنوعی آموزش داده شد تا حرکات تخصصی انجام دهد. در مرحله دوم، آلفاگو با خودش بازی می کرد و از این طریق یاد گرفته بود که کدام حرکات، سودمندتر هستند. این شبکه عصبی مصنوعی که حالا آموزش دیده بود، می توانست توسط جست و جوی مونت کارلو مورد استفاده قرار گیرد. برای مرحله یادگیری، از نوع خاصی از شبکه های عصبی به نام شبکه های عصبی عمیق^۲ استفاده شده بود.

مهم ترین خصوصیت آلفاگو که توانست بر قهرمان جهانی در این بازی غلبه کند، صرفاً قدرت محاسبه آن نبود؛ بلکه مسئله این بود که با قدرت محاسباتی بی رقیب خود توانست اصولی را کشف کند که از زمان اختراع بازی گو تاکنون برای انسان ها کشف نشده بود. بازی آلفا گو در واقع پیروزی هوش مصنوعی بر هوش مصنوعی بود.

در سال ۲۰۱۷، این برنامه به شکل آلفا زیرو توسعه یافت. آلفا زیرو نشان داد که برای یادگیری اصلاً دانش تخصصی ضروری نیست. به آلفا زیرو فقط قواعد بازی به عنوان ورودی داده شد و در این روند آنقدر خوب بازی کرد که توانست بر آلفاگو پیروز شود. آلفا زیرو در مرحله بعد موفق شد تا یکی از قهرمانان شطرنج جهان را شکست دهد (Barthelemy & Furbach, 2023: 19).

در حوزه مطالعات هوش مصنوعی، بحث تکنیکی فناوری^۳، بسیار داغ و مناقشه برانگیز شده است. واژه تکنیکی از اصطلاح نقطه تکین در ریاضیات به معنی نقطه ای که تابع در آن خوش رفتار نباشد، سرچشمه گرفته و به حوزه فناوری راه یافت. هرچند درباره مفهوم تکنیکی، تعاریف و نظریه های مختلفی وجود دارد، در ساده ترین تعریف به معنای لحظه ای است که هوش ماشینی از هوش انسانی فراتر می رود. به نظر استفان برونه، مفهوم تکنیکی بر یک مدل سه مرحله ای استوار است:

1. AlphaGo

2. Deep Neural Networks

3. Technological Singularity

۱. از دست دادن کنترل داخلی بر فرآیند^۱: در این سطح اول تکینگی فناوری، انسان کنترل داخلی خود را بر فرآیند هوش مصنوعی از دست می‌دهد. هوش مصنوعی، نتایجی تولید می‌کند، اما انسان نمی‌داند که چگونه این نتایج به دست می‌آید و این نتایج در یکی یا چندین حوزه مانند حافظه، پردازش جغرافیایی، تحلیل متنی با هوش انسانی برابر است یا آن را پشت سر می‌گذارد. ما هم‌اکنون در آستانه این سطح اول از تکینگی هستیم.

۲. مقابله، تکمیل و برتری بر ضریب هوشی انسان^۲: در سطح دوم تکینگی، هوش مصنوعی قادر است که در بیشتر - اگر نه تمام - حوزه‌ها هم‌تراز هوش انسانی باشد یا آن را تکمیل کند و گاهی از آن پیشی بگیرد. هوش به طور کلی ظرفیت حل یک مشکل در یک بازه زمانی معین است و هوشمندتر شدن به این معناست که توانایی انجام آن کار را بهتر و سریع‌تر داریم. در حالی که مغز انسان صدها میلیارد نورون دارد، هوش مصنوعی با استفاده از تنها چند میلیارد، کار بهتری انجام می‌دهد. در این سطح، هوش مصنوعی، کمبودهای بشری را به عنوان یک گونه جبران می‌کند.

۳. برتری بر ضریب هوشی انسان - برای خوب یا بد^۳: در سطح سوم تکینگی، هوش مصنوعی نه تنها ضریب هوشی انسان را تکمیل می‌کند، بلکه از آن پیشی می‌گیرد و شروع به کنترل ما می‌کند. الگوریتم‌های هوش مصنوعی تعیین می‌کنند که آیا این امر به نفع انسانیت خواهد بود یا به ضرر آن (Brunnhuber, 2024: 72).

سوژکتیویته

مفهوم سوژکتیویته، یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در فلسفه، روان‌کاوی و علوم اجتماعی است؛ مفهومی که به تجربه درونی انسان، خودآگاهی و نسبت فرد با ساختارهای اجتماعی و گفتمانی می‌پردازد. سیر تحول این مفهوم از دوران مدرن تا فلسفه معاصر، از سوژه خودبنیاد دکارت تا سوژه ساختارمند فوکو، بازتاب‌دهنده تحولات

1. Losing internal control over the process
2. Matching, complementing and surpassing human IQ
3. Outperforming human IQ—for good or for bad

عمیق در درک ما از خود و جهان پیرامون است. رنه دکارت از مفهوم سوژکتیویته در معنای آگاهی یقینی از خود به عنوان موجودی اندیشنده استفاده کرد. او در کتاب «تأملات» (۱۶۴۱) با جمله مشهور «من می‌اندیشم، پس هستم»، سوژه را مبنای شناختی و هستی قرار داد؛ سوژه‌ای مستقل و عقلانی که قادر به کشف حقیقت است. بنیاد علم مدرن و فلسفه روشنگری، استوار بر همین برداشت از سوژه‌گی بود.

بعدها ایمانول کانت در قرن هجدهم در اثر سترگ خویش با عنوان «نقد عقل محض» (۱۷۸۱)، این برداشت را بسط و گسترش داد. از نظر کانت، ذهن انسان نه تنها دریافت‌کننده داده‌های حسی، بلکه فعالانه سازنده تجربه پدیداری است. او از ساختارهای پیشینی (مانند زمان، مکان و مقوله‌های فاهمه) سخن گفت که به تجربه ما امکان‌پذیری می‌بخشند. در اینجا، سوژکتیویته نه فقط آگاهی، بلکه بنیان امکان تجربه عینی و داوری اخلاقی تلقی می‌شود.

با ظهور روان‌کاوی، مفهوم سوژکتیویته از حیطه عقل و خودآگاهی به قلمرو ناخودآگاه گسترش یافت. زیگموند فروید، سوژه را عرصه کشمکش میان نیروهای ناهشیار (اید)، من (ایگو) و فرامن (سوپرایگو) می‌دید. ژاک لاکان، با تأثیر از ساختارگرایی استدلال کرد که ناخودآگاه، ساختاری زبانی دارد و سوژه همواره در دل زبان، در نسبت با «دیگری» و در گسست دائمی با خود شکل می‌گیرد (ر.ک: Lacan, 1966) در اینجا، سوژکتیویته محصول نابسندگی‌های زبان و شکاف‌های روانی است.

در نیمه دوم قرن بیستم، لوئی آلتوسر، فیلسوف مارکسیست فرانسوی، نگاه انتقادی‌تری به این مفهوم انداخت. او در مقاله «ایدئولوژی و دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» (۱۹۷۰) نشان داد که سوژکتیویته، نه امری طبیعی، بلکه ساخته ایدئولوژی است. ایدئولوژی با خطاب کردن فرد، او را به سوژه‌ای تابع بدل می‌کند؛ بدین معنا که فرد، خود را در پاسخ به صدای نظم موجود، به مثابه یک سوژه درمی‌یابد (ر.ک: Althusser, 1971).

میشل فوکو، با نقدی ریشه‌ای‌تر بر آن بود که سوژکتیویته هم‌زمان میدان کشاکش قدرت و مقاومت است. او در مقاله «سوژه و قدرت» (1982) نوشت: «سوژه، ماده یا جوهر نیست؛ بلکه شکلی از مناسبات است». از نظر وی، گفتمان‌ها، نهادها و

تکنولوژی‌های قدرت، از طریق رویه‌هایی مانند نظارت، انضباط و هنجارسازی، سوژه‌ها را تولید می‌کنند. اما در عین حال همین سوژه‌ها می‌توانند بر خود کار کنند و شکل‌های بدیل زیست بسازند (ر.ک: Foucault, 1982).

در نظریهٔ فمینیستی، جودیت باتلر با رویکردی پست‌ساختارگرا به نقد ثبات و بنیادمندی هویت پرداخت. او در کتاب «آشفتگی جنسیتی» (۱۹۹۰) استدلال کرد که هویت‌های جنسی و جنسیتی، نه طبیعی، بلکه برساختهٔ گفتمان و تکرار کنش‌های بازنمایی هستند. سوژه‌کتیویته از دید او، همواره ناپایدار و محصول فرآیندهای بدنی، زبانی و اجتماعی است که در دل آنها، امکان مقاومت نیز وجود دارد (ر.ک: Butler, 1990).

در جمع‌بندی می‌توان گفت که سوژه‌کتیویته، مفهومی ایستا و واحد نیست، بلکه تاریخ‌مند، سیال و درگیر با نیروهای قدرت، زبان، روان و بدن است. از سوژهٔ خودبنیاد مدرن تا سوژهٔ پست‌مدرن متکثر و ساختاری، این مفهوم همواره درگیر پرسش‌هایی بنیادین دربارهٔ «من کیستم؟»، «چگونه شکل گرفته‌ام؟» و «چه قدرتی برای تغییر دارم؟» بوده است. ری کوزویل در کتاب «عصر ماشین‌های معنوی» می‌نویسد: «مسئله سیاسی و فلسفی اصلی قرن آینده این خواهد بود که ما، که هستیم» (Kurzwill, 1999: 2).

هوش مصنوعی و زوال سوژه‌کتیویته سیاسی

مفهوم سوژه و سوژه‌کتیویته سیاسی از همان آغاز در معرض نقدهای جدی قرار گرفت. در دوران متأخرتر، میشل فوکو به تأسی از نیچه و پدیدارشناسی هوسرل و هایدگر در آثار خود به‌ویژه دو کتاب «اراده به دانستن» (۱۳۹۰) و «مراقبت و تنبیه» (۱۳۸۰) نشان می‌دهد که سوژه مدرن، ساختهٔ رژیم‌های معرفت-قدرت است. به نظر وی، «سوژه نه بیرون از قدرت، بلکه درون آن ساخته می‌شود» (Foucault, 1977: 194). با ظهور دنیای دیجیتال و برآمدن هوش مصنوعی، برخی از پژوهشگران مانند شوشانا زوبوف، برنارد استیگلر، کاتارینا هیلز، بنیامین براتون و دیگران عمدتاً با همان رویکرد فوکویی تلاش کردند تا تحلیل‌های وسیع‌تری از زوال سوژه‌گی انسان در ارتباط با هوش مصنوعی ارائه کنند.

شوشانا زوبوف در کتاب مهم خود با عنوان «عصر سرمایه‌داری نظارتی» از ظهور شکل

متفاوتی از قدرت صحبت می‌کند؛ قدرتی که نه از سرکوب یا قانون، بلکه از طریق نظارت بی‌واسطه و استخراج داده‌های رفتاری بر سوژه انسانی مسلط می‌شود. او از این شکل حکمرانی، ذیل عنوان سرمایه‌داری نظارت‌گر نام می‌برد؛ نوعی نظم اقتصادی که از داده‌های رفتاری انسان‌ها برای پیش‌بینی، مهندسی و شکل دادن به کنش‌ها و تصمیم‌های آنها استفاده می‌کند. مفهوم مزاد رفتاری در کانون تحلیل زوبوف قرار دارد. به نظر وی، مزاد رفتاری، بنیان نوعی بازار جدید است که در آن، تجربه انسانی به عنوان ماده خام رایگان تصاحب می‌شود تا به داده‌های رفتاری تبدیل گردد (Zuboff, 2019: 93). این داده‌ها سپس به الگوریتم‌های یادگیری ماشین و هوش مصنوعی سپرده می‌شود تا الگوهای پنهان در آنها استخراج و پیش‌بینی‌هایی دقیق تولید شود.

زوبوف، هوش مصنوعی را نه به عنوان یک موضوع مستقل فلسفی، بلکه به مثابه ابزاری در خدمت منطق سرمایه‌داری نظارت‌گر تحلیل می‌کند. به باور او، هوش ماشینی، همان موتور تحلیلی است که این پیش‌بینی‌ها را ممکن می‌سازد. وی می‌نویسد: «هوش ماشینی برای تحلیل جریان عظیم داده‌های رفتاری، استخراج الگوها و تولید محصولات پیش‌بینی‌گر به کار می‌رود که نشان می‌دهند شما اکنون، به زودی یا بعداً چه خواهید کرد» (Zuboff, 2019: 377). در این فرآیند، کاربران فقط مصرف‌کننده خدمات دیجیتال نیستند، بلکه تبدیل به منابع خام داده می‌شوند و قدرت الگوریتمی با کنار زدن آگاهی انسانی، به کنترل آینده می‌پردازد.

به نظر زوبوف، خطر اصلی، حذف سوژه‌گی انسان و شکل‌گیری چیزی است که او از آن با عنوان از خودبیگانگی شناختی^۱ نام می‌برد. به نظر وی، سرمایه‌داران نظارت‌گر دریافته‌اند که می‌توانند آگاهی و سوژه‌گی فردی را دور بزنند و به این ترتیب نیاز به رضایت فردی را کاملاً حذف کنند. در از خود بیگانگی شناختی، انسان دیگر مالک آگاهی، خواسته‌ها و کنش‌های خود نیست، بلکه رفتارهایش به گونه نامرئی و الگوریتمی هدایت می‌شود. این وضعیت از نظر او، شکلی از استعمار ذهن است. زوبوف هشدار می‌دهد که آنچه در حال وقوع است، تنها یک دگرگونی فناورانه نیست، بلکه نوعی کودتای خاموش علیه حاکمیت انسان‌ها بر تجربه و آینده‌شان است. «این یک کودتا از

بالاست: نه برای سرنگونی دولت، بلکه برای سرنگونی حاکمیت مردم بر تجربه خویش» (Zuboff, 2019: 100). هوش ماشینی صرفاً نوآوری فناورانه نیست، بلکه ابزاری برای شکل‌دهی به آینده رفتار انسان‌هاست. تحلیل او، الگویی پیشرفته از «قدرت فناورانه» را به تصویر می‌کشد که در آن، انسان به تدریج از مرکز تجربه خود رانده می‌شود. این فرایند اگر مهار نشود، به تهدیدی بنیادی برای آزادی، اختیار و حتی سوژه‌گی انسان در عصر دیجیتال بدل خواهد شد.

آنتوانت رووروی، یکی دیگر از مهم‌ترین متفکرانی است که تأثیر فناوری‌های داده‌محور و هوش مصنوعی بر مفهوم سوژه‌گی و کنش سیاسی را تحلیل کرده است. او با همکاری برنار استیگلر و تحت تأثیر فوکو از مفهوم نوپدیدی با عنوان حکمرانی الگوریتمی^۱ صحبت می‌کند. به نظر وی در حکمرانی الگوریتمی، سوژه انسانی نه در مقام فاعل اندیشنده و اخلاق‌مدار، بلکه به مثابه داده‌ای قابل تنظیم و پیش‌بینی‌پذیر بازتعریف می‌شود. به نظر وی، هدف الگوریتم‌ها اساساً درک و فهم واقعیت نیست، بلکه هدف نهایی آنها، پیش‌بینی رفتارهاست. از این‌رو در چنین نظامی دیگر نیازی به سوژه خودآگاه یا قصد و تصمیم نیست: «سوژه دیگر نه مرکز اراده، بلکه پروفایلی آماری است که بر اساس داده‌های رفتاری تعریف می‌شود» (Rouvroy, 2013:152).

در چنین ساختاری که مبتنی بر داده‌های خام و رفتارگرایی دیجیتال است، دیگر نه تنها نیازی به گفت‌وگو، افناع و آزادی نیست، بلکه حتی تفکر و تأمل انتقادی نیز زائد تلقی می‌شود: «در عقلانیت الگوریتمی، نقد چیزی بی‌ربط می‌شود و جایی برای انحراف، خطا یا تناقض وجود ندارد» (Rouvroy & Stiegler, 2013: 325). در نتیجه شکل‌های کلاسیک سیاست، اخلاق و حتی عدالت، به حاشیه رانده می‌شوند. به نظر رووروی، در حکمرانی الگوریتمی، شاهد شکل‌گیری نوع دیگری از سوژه هستیم: سوژه داده‌ای^۲. این سوژه دیگر تصمیم‌گیرنده نیست، بلکه برای او پیشاپیش بر مبنای رفتارهای مشابه تصمیم گرفته شده است. در این سوژه دیگر خبری از خودآگاهی نیست: «ما طوری تحت اداره قرار داریم که گویی از قبل شناخته شده‌ایم» (Rouvroy, 2016:10).

1. algorithmic governmentality
2. Datafied Subject

به این معنا می‌توان گفت که انسان پیش از آنکه مجال اندیشیدن، خطا کردن و حتی حق انتخاب کردن داشته باشد، درون نظامی از رفتارهای قابل پیش‌بینی و هدایت الگوریتمی قرار دارد. این وضعیت، پیامدهای عمیقی برای دموکراسی، عدالت و امکان کنش انتقادی دارد. اگر انسان‌ها تنها به «پروفاایل‌های آماری» تقلیل یابند، دیگر فضایی برای تضاد، مخالفت و دگراندیشی باقی نمی‌ماند. به باور رووروی، چنین نظامی، راه را برای «توتالیترسیم آرام» و «کنترل نرم» هموار می‌سازد. از نظر آنتوانت رووروی، عصر هوش مصنوعی و داده‌های کلان، نه صرفاً تهدیدی فنی، بلکه خطری فلسفی و سیاسی برای سوژه‌بودگی انسان است. اگر نقد، انتخاب و خطاپذیری از سوژه گرفته شود، سیاست نیز از درون تهی می‌شود.

بیونگ-چول هان، یکی از دیگر فیلسوفان برجسته معاصر است که با تیزبینی خاصی در تلاش بوده است تا دگرگونی‌ها در تجربه سوژکتیویته را در گذار از جامعه پسا صنعتی به جامعه دیجیتال رهگیری و بررسی کند. به نظر او، سوژه کلاسیک خودمختار و مقاومت‌ورز، جای خود را به «سوژه خویش‌استثمارگر» داده است؛ سوژه‌ای که در نظام روان سیاست الگوریتمی، به جای کنش سیاسی، به بهره‌وری و نمایش‌گری خود مشغول است. آدم‌های عصر دیجیتال هرچند خود را ساکن محیط دموکراتیکی تلقی می‌کنند، تحت مشاهده دائم هستند و هر لحظه در معرض حمله از سوی گله-نام یکی از نخستین کتاب‌های وی-قرار دارند. ضرورت شفافیت‌گویی، همرنگی با گله را ایجاد می‌کند. هر کس که در رسانه‌های اجتماعی، یک حساب کاربری دارد، احتمالاً با دیگران موافق خواهد بود. هان در مقابل با مفهوم سیاست زیست^۱ فوکو از مفهوم روان سیاست^۲ برای طرح نظریه خود استفاده می‌کند. در روان سیاست، قدرت نه از بیرون بلکه از درون عمل می‌کند؛ نه با اجبار بلکه با اغوا، خودانگیختگی و مشارکت ظاهراً داوطلبانه اهداف خودش را محقق می‌کند (Han, 2017:14).

هان در کتاب «جامعه فرسوده» در فصلی با عنوان از «سوژه به پروژه» از جایگزین شدن «سوژه در پی موفقیت»^۳ به جای سوژه فاعل خودبنیاد مدرن صحبت می‌کند؛

1. biopolitics

2. psychopolitics

3. The Achievement Subject

انسانی که هویت خود را با بهره‌وری، عملکرد بالا و مثبت‌اندیشی بی‌وقفه تعریف می‌کند. سوژه در پی موفقیت دیگر در معرض کنترل خارجی قرار ندارد، بلکه زیر بار نوعی آزادی، از خود بهره‌برداری می‌کند. بهره‌برداری‌ای که با خودش ضرورت بازده مثبت را به همراه دارد. از آنجا که سوژه، خود را به‌منزله یک پروژه می‌شناسد، دیگر بین کار و فراغت تمایز نمی‌نهد و درگیری بی‌وقفه او در فرآیند تولید خویشتن موجب ظهور شماری از امراض می‌شود؛ از افسردگی گرفته تا فروپاشی عصبی. در چنین دنیایی، دیگری از تمامی مناسبات انسانی حذف می‌شود. فناوری‌هایی مانند هوش مصنوعی و الگوریتم‌های شخصی‌سازی‌شده، ما را درون حباب‌هایی از خود محبوس کرده‌اند. فقدان دیگری به معنای فروپاشی امکان گفت‌وگو و تحول است و این یعنی مرگ سوژه سیاسی به‌مثابه موجودی گفت‌وگویی و تحول‌پذیر. در چنین نظامی، دیگر جایی برای تفکر، تردید یا مقاومت نیست. سوژه نه می‌اندیشد و نه سؤال می‌کند، بلکه فقط بازنمایی می‌کند و بازخورد می‌گیرد.

به نظر هان، در چنین شرایطی، سیاست نیز به نمایش، تصویرسازی و مدیریت احساسات تقلیل یافته است و در عوض کنش جمعی رادیکال، مواجهه با غیر و خطاپذیری انسانی از صحنه زندگی سیاسی بشر حذف شده است. در این جهان دیجیتالی، انسان بیش از حد شفاف شده و همین امر امکان مقاومت را از او تهی کرده است. هوش مصنوعی، بخشی از ساختار گسترده‌تری است که در آن قدرت، نه از طریق انقیاد، بلکه از راه آزادی کاذب، مشارکت و بهره‌وری خودخواسته اعمال می‌شود. سوژه سیاسی، دیگر آن فاعل مقاوم سنتی نیست. او تنها داده‌ای در گردش، تصویر در حال اشتراک‌گذاری و کارگری است که خود را استثمار می‌کند (ر.ک: هان، ۱۳۹۶).

با توجه به بحران عمیق سوژکتیویته در عصر هوش مصنوعی، نظریه‌پردازان و فیلسوفان درگیر در این عرصه، راه‌حل‌هایی را ارائه کرده‌اند. این راه‌حل‌ها را در چند رویکرد می‌توان دسته‌بندی کرد:

احیای اگزیستانسیالیستی سوژه

هان در کتاب «طرد دیگری»، راه‌حلی اگزیستانسیالیستی برای احیای سوژه انسانی و سیاسی را پیش می‌کشد. به نظر وی در فرهنگ دیجیتال که در آن انسان فقط با همان مواجهه است -چیزهایی که دوست دارد، فکر می‌کند و می‌پسندد- و جایی برای دیگری

وجود ندارد، تنها راه حل برای احیای سوژه دیگری است: «فقط دیگری به ما این امکان را می دهد تا جهان و خودمان را از نو تجربه کنیم» (Han, 2018: 2). هان به تبعیت از مارتین بوبر معتقد است که رابطه من/ تو باید احیا شود. رابطه ای که در آن دیگری نه شیء یا داده، بلکه موجودی دارای عمق و امکان دگرگونی است. علاوه بر این هان از ایده وقفه و درنگ به مثابه یک کنش مقاومتی دفاع می کند. به نظر وی، «فکر واقعی مستلزم آرامش عمیق، نفس کشیدن عمیق و لختی درنگیدن است» (رک: Han, 2017). از این رو است که او از وجود و اهمیت فلسفه، دفاع سختی می کند. فلسفه همان لحظه ای است که سوژه از چرخه واکنش و بهره وری بیرون می آید و مجال می یابد بیندیشد و نه اینکه فقط پاسخ دهد. هان حتی سکوت و خلأ را نوعی واکنش از جنس مقاومت می داند. سکوت به مثابه شکلی از مقاومت در برابر طغیان اطلاعات و پرگویی دیجیتال، بستر احیای خویشتن است. در سکوت به مثابه امری پیش بینی ناپذیر، راز و دیگری امکان ظهور می یابند.

راه حل معرفت شناختی

روروی نیز در تلاش برای احیای سوژه انسانی معتقد است که باید تفاوت کیفی میان زندگی انسانی و داده پذیری آماری را بازسازی کرد. به نظر وی، این کار مستلزم دفاع از حق خطاست. خطا نباید از زندگی بشری حذف شود، بلکه باید به مثابه بخشی از آزادی انسان حفظ گردد. فقط آنجایی که خطا ممکن باشد، آزادی نیز ممکن است. از آن گذشته به نظر وی، انسان به مثابه سوژه حق دارد تا وارد روند تصمیم گیری شود و استدلال کند.

راه حل حقوقی

زوبوف از پژوهشگران مطرح در حوزه هوش مصنوعی بر این باور است که مهم ترین راه حل برای احیای سوژه گی انسان، تدوین اعلامیه جهانی حقوق شناختی بشر است که حق حریم فکری و حق تفکر بدون مداخله ماشین را به رسمیت می شناسد (Zuboff, 2019: 485). به نظر وی، این حق همچنین مستلزم شفافیت کامل پلتفرم ها و تنظیم گری دولتی است.

سوژه هیبریدی

کاترین هیلز، یکی از معدود متفکرانی است که با پرهیز از نوستالژی بازگشت به سوژه مدرن، راهی برای مواجهه با واقعیت پیچیده عصر داده ها و اتوماسیون می گشاید.

او پیشنهاد می‌کند که باید از آگاهی فاصله بگیریم تا بتوانیم دوباره سوژه باشیم؛ سوژه‌ای که نه مستقل، بلکه پیوسته، چندسطحی و درگیر با جهان شناختی ترکیبی است. چنین نگاهی، امکان احیای سوژکتیویته سیاسی را نه از طریق مخالفت با فناوری، بلکه از دل زیست درون آن و بازتعریف خلاقانه خود ممکن می‌سازد. به نظر وی، انسان باید بپذیرد که بخش بزرگی از عملکردها، تصمیم‌ها و قضاوت‌هایش، در سطحی خارج از آگاهی عمل می‌کنند. این «فروتنی شناختی»، زمینه‌ای برای همکاری و هم‌زیستی با سامانه‌های هوشمند فراهم می‌آورد. به جای ترس از هوش مصنوعی، باید به سمت طراحی نظام‌هایی برای تعامل انسانی/ماشینی خلاقانه و اخلاقی حرکت کرد. سوژه دیگر نه تنها کاربر یا قربانی، بلکه هم‌آفریننده تجربه شناختی است. سیاست نیز نباید تنها به فرد انسانی وابسته باشد. تصمیم‌سازی و کنش سیاسی باید در سطح کلان سامانه‌های اجتماعی/فناورانه/زیستی بازتعریف شود. هیلز استدلال می‌کند که هرچند این بازتعریف سوژگی، گسستی رادیکال با سنت فلسفه مدرن ایجاد می‌کند، تنها راه مؤثر برای بازگشت به کنشگری معنادار در عصر الگوریتم‌هاست. از این‌رو راه‌حل او، نه در خروج از فناوری، بلکه در بازطراحی رابطه انسان با شبکه‌های شناختی است (Hayles, 2017: 19).

بازسازی راه‌حل آرنتی: احیای سیاست به مثابه احیای سوژکتیویته سیاسی

مارگارت کانوون در توصیف کار آرنت گفته است که او یکی از معدود متفکرانی است که همیشه این امکان را به ما می‌دهد تا از زاویه و دریچه‌ای متفاوت به امور همیشگی بپردازیم و قدرت نوآوری او را دقیقاً باید در نگاه متفاوت او به امور یافت (انصاری، ۱۳۷۹: ۱۷۷). آرنت در دورانی ایده‌های خویش را مطرح کرد که بختک توتالیتاریانیسم، جهان را به تباهی و ویرانی کشانده بود. آرنت جوان، کار فکری خویش را با این سؤال آغاز کرد که این فاجعه از کجا می‌آمد؟ جهان بشری در آستانه اضمحلال بود و توحش و خشونت و جنگ، جهان انسانی را فراگرفته بود. در وضعیت توتالیتاریانیسم، ماشین خشونت، سوژه‌گی انسان را زیر سؤال برده بود، درست مثل همین وضعیت که الان با پیدایش هوش مصنوعی ظاهر شده است. همچنان که در مقدمه اشاره کردیم، با ظهور و هژمونی

هوش مصنوعی، این سؤال در افواه و اذهان پدید آمده است که چه بر سر انسان و قدرت تفکر و عقل و هوش او خواهد آمد.

اندیشهٔ سیاسی هانا آرنت و استفاده از آن برای تبیین امور تازه و نوتری همچون هوش مصنوعی، مستلزم شرح بسیاری از دقایق و ظرایف اندیشه‌های اوست که در این مقاله ممکن نیست و ناگزیر باید دست به گزینش بزنییم (درباره اندیشه سیاسی هانا آرنت نگاه کنید به: انصاری، ۱۳۷۹). از میان گستره گسترده مفاهیم و مضامینی که آرنت ابداع کرده است، دو مفهوم «عمل» و «تفکر» که قرابت بیشتری با مفهوم سوژکتیویته سیاسی انسان دارند، در این مقاله تناسب بیشتری دارند. البته در همین جا لازم به ذکر است که آرنت از اساس با برداشت مدرن از سوژه‌گی، سیاست، اقتصاد و اجتماع و انقلاب مخالف است و اندیشه او در تقابل و تضاد با آیین اندیشه مدرن شکل گرفته و بسط یافته است. از این‌رو اگر سوژه‌گی انسان را به معنای اختیار و اراده انسانی برای تعیین سرنوشت و سرشت سیاسی خود تعریف کنیم، در آن صورت دو مفهوم عمل و تفکر سیاسی، معنای درست خود را باز خواهند یافت.

مفهوم عمل و سیاست در اندیشه هانا آرنت در پاسخ به از بین رفتن نقش عاملیت انسان در دوران ظلمات توتالیتاریانیسم طرح شد. سؤال آرنت در آن زمان، درست شبیه به همین سؤالی است که اکنون در واکنش به از بین رفتن سوژه‌گی انسان در عصر هوش مصنوعی پرسیده می‌شود. هرچند آن یکی نعمت بود و این یکی نعمت، مسئله مهم، از بین رفتن سوژه‌گی انسان و انسانیت انسان بوده است. پاسخ آرنت به برآمدن توتالیتاریانیسم، مرگ سیاست به طور کلی و عمل بود. از نظر وی عمل، همان چیزی است که انسان را از همه موجودات متمایز می‌کند و او را یکتا می‌کند.

عمل سیاسی

آرنت در اثر سترگ خویش یعنی «وضع بشری» (۱۹۵۸)، میان سه فعالیت بنیادی انسانی، تمایز قائل می‌شود: «زحمت» که متناظر با فعالیت موقت و تکرارشونده است که اساساً برای حفظ حیات زیستی بشر انجام می‌شود. در این فعالیت، هیچ تفاوتی میان انسان و حیوان نیست. او از حیوان زحمتکش برای این نوع انسان استفاده می‌کند. «کار»، دومین فعالیت بزرگ بشری است که در خدمت تولید اشیا و ابزار است، مانند ساختمان‌سازی یا حتی آثار هنری. این اشیا هرچند ممکن است ماندگارتر از خود انسان

باشند، در نهایت معنابخش هویت انسانی نیستند. انسان سازنده با برخی از حیوانات، وجه مشترک دارد. به نظر آرنت، «عمل»، تنها فعالیت خاص بشری و سیاسی است؛ فعالیتی آزادانه و خودانگیخته در میان دیگران که بیانگر کثرت انسانی و یکتایی اوست (Arendt, 1958: 7-22). عمل از نظر آرنت دارای سه ویژگی کلیدی است:

۱. پدیدار شدن یا نمود در حوزه عمومی: کنش سیاسی تنها در فضای عمومی و در میان دیگران معنا می‌یابد. این فضا، محل ظهور کیستی^۱ انسان است. کیستی انسان در مقابل چیستی^۲ اوست. در عمل، فرد نه از طریق نقش یا موقعیت اجتماعی، بلکه از طریق کنش‌های آزاد و یکتایش شناخته می‌شود (Arendt, 1958: 176-180).

۲. آغازگری^۳: آرنت با الهام از مفهوم تولد، عمل را به مثابه آغازگری می‌فهمد. هر عمل سیاسی واقعی، آغازگر چیزی نو است و چون از آزادی و توان انسان برای آغاز برخاسته، به خصلت رهایی‌بخش سیاست معنا می‌دهد (Arendt, 1958: 177).

۳. کثرت و تفاوت: سیاست از نظر آرنت، تنها در میان کثرت انسانی ممکن است. کنش سیاسی همیشه با دیگران، در میان دیگران و برای دیگران است. بنابراین هرگونه حذف تفاوت و یکدست‌سازی، تهدیدی برای کنش سیاسی محسوب می‌شود (Arendt, 1958: 175).

برخلاف سنت لیبرال که آزادی را عمدتاً امری درونی یا در قلمرو خصوصی می‌داند، آرنت آزادی را صرفاً در عمل سیاسی ممکن می‌داند: «آزادی نه یک توانایی درونی، بلکه چیزی است که در عمل میان انسان‌ها محقق می‌شود» (Arendt, 1961: 146). به همین دلیل، برای او انقلاب‌های بزرگ تاریخ، به‌ویژه انقلاب آمریکا، لحظاتی ناب از ظهور آزادی از خلال کنش جمعی بودند. آرنت معتقد است که در دوران مدرن، کنش سیاسی در معرض تهدیدهایی چون بوروکراسی، تکنوکراسی و توده‌گرایی قرار گرفته است. در «ریشه‌های توتالیتاریسم» (۱۹۵۱)، او نشان می‌دهد که چگونه نظام‌های توتالیتار با نفی کثرت و حذف فضای عمومی، هرگونه امکان کنش را نابود می‌کنند و سوژه‌ها را به

1. Who is?

2. What is?

3. Natality

توده‌های منزوی و فاقد کنش‌گری تقلیل می‌دهند (Arendt, 1951: 306-325).

با توجه به مفهوم عمل سیاسی آرنت می‌توان گفت ظهور هوش مصنوعی، به‌ویژه در اشکال تصمیم‌گیری خودکار، سیستم‌های حکمرانی الگوریتمی و جایگزینی گفت‌وگوی انسانی با تعاملات ماشینی، خطری بنیادین برای امکان کنش سیاسی به معنای آرنتی آن پدید آورده است. هوش مصنوعی، هرچند می‌تواند جایگزین فعالیت‌های زحمت‌کشانه و حتی سازنده شود، ذاتاً فاقد کیستی، آغازگری و تجربه بودن در میان دیگران است؛ ویژگی‌هایی که از نظر آرنت، شرط تحقق عمل سیاسی‌اند. الگوریتم‌ها نه می‌توانند ابتکار سیاسی داشته باشند، نه تجربه‌ای از تفاوت و نه حضوری در حوزه عمومی که شرط پدیدار شدن سوژه است. به تعبیر دیگر، هوش مصنوعی، با ساختار غیر شخصی و تکنوکراتیک خود، به مثابه عامل «بی‌سوژگی»^۱، نه‌تنها جانشین انسان کنشگر نمی‌شود، بلکه خطر حذف فضای کنش انسانی را نیز در بر دارد.

در این افق، بازگشت به اندیشه آرنت، ضرورتی حیاتی می‌یابد؛ یادآوری اینکه آزادی، تنها در «کنش» و تنها در میان دیگران ممکن می‌شود. هرگونه سپردن مسئولیت سیاسی به فرآیندهای الگوریتمی، به معنای ترک میدان کنش، از دست رفتن امکان آغاز نو و زوال امر سیاسی به معنای راستین آن است. اگر آرنت در میانه قرن بیستم از تهدید بوروکراسی و تکنوکراسی برای عمل سخن گفت، امروز باید از الگوریتم‌سالاری به‌مثابه شکل نوین حذف میدان عمومی و یکدست‌سازی سوژگی سخن گفت؛ پروژه‌ای که می‌تواند ما را نه فقط به جهان بی‌سیاست، بلکه به جهان بی‌سوژه رهنمون شود.

تفکر سیاسی

آرنت در تعریف مفهوم تفکر سیاسی، باز هم خرق عادت می‌کند و تعریف خاص و یکتای خودش را ارائه می‌کند. برخلاف فلسفه سیاسی سنتی از افلاطون به این‌سو که تفکر را نیل به حقیقت فراسیاسی می‌دانست و سیاست باید با معیارهای حقیقت مطلق یا فضیلت جاویدان سنجیده می‌شد، آرنت بر این باور است که تفکر سیاسی، نه به دنبال

حقیقت، بلکه درگیر شدن در درک جهان بین‌الذهانی انسان‌هاست. او در کتاب «حیات ذهن» می‌نویسد: «تفکر سیاسی به جای تولید دانش یا نظریه، نوعی مراقبه اخلاقی و داوری درونی برای بودن در جهان با دیگران است» (Arendt, 1978: 193). به نظر وی، سیاست به معنای اصیل خود فقط در حوزه عمومی شکل می‌گیرد؛ جایی که افراد برابر و آزاد با تفاوت‌ها و یکتایی‌های خود ظاهر می‌شوند، سخن می‌گویند و عمل می‌کنند. تفکر سیاسی یعنی توانایی تصور کردن خود از منظر دیگری، شنیدن سخنان متفاوت و شکل دادن به نوعی قضاوت بین‌الذهانی. آرنست با ارجاع به مفهوم قوه داوری گشوده یا تعمیم یافته^۱ کانت معتقد است که تفکر سیاسی یعنی توانایی دیدن جهان از دیدگاه دیگران، بدون از دست دادن یا وانهادن جایگاه خود (Arendt, 1982: 43).

تفکر سیاسی با قضاوت اخلاقی گره خورده است. آرنست در کتاب «آیشتمن در اورشلیم» به خوبی نشان می‌دهد که چگونه فقدان تفکر می‌تواند به فجایع سیاسی و اخلاقی منجر شود. آیشتمن، تنها از دستورات اطاعت می‌کرد و آدم بی‌فکری بود و هرگز از خود نپرسید که آیا این کار درست است یا نه. به باور آرنست، کسی که می‌اندیشد، نمی‌تواند به آسانی تن به شر دهد، زیرا همیشه با خود خویش در حال گفت‌وگو است. این گفت‌وگوی درونی (که آرنست آن را با سقراط مقایسه می‌کند)، بذری مقاومت در برابر شر و استبداد را در انسان می‌کارد. آرنست در تحلیل خود از جهان مدرن هشدار می‌دهد که از میان رفتن عرصه عمومی، افزایش بوروکراسی و تسلط تکنولوژی، انسان‌ها را از مسئولیت تفکر و قضاوت تهی می‌کند. در چنین جهانی، تفکر سیاسی تضعیف شده، جایش را هم‌نوایی، اطاعت کور و خنثی‌سازی داوری اخلاقی می‌گیرد.

هوش مصنوعی، به‌ویژه در قالب الگوریتم‌ها و سامانه‌های تصمیم‌گیر خودکار، ساختارهای سیاسی و اجتماعی را به سوی نوعی مهندسی اطلاعات محور سوق داده است. در این ساختارها، داده‌ها جای تجربه انسانی را می‌گیرند و تصمیم‌گیری نه از رهگذر گفت‌وگو، مشورت و قضاوت فردی، بلکه با تکیه بر پیش‌بینی‌های آماری و پردازش ماشینی انجام می‌شود. در نتیجه یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های تفکر سیاسی که آرنست آن را «ذهنیت بسط‌یافته» می‌نامد - یعنی توان اندیشیدن از منظر دیگران، تخیل

جایگاه آنها و قضاوت در بستر کثرت انسانی - به حاشیه رانده می‌شود. برای آرنست، تفکر سیاسی از پیوند میان دو توانش انسانی نشئت می‌گیرد: نخست، توان گفت‌وگو با خود که ضامن مسئولیت‌پذیری اخلاقی است؛ دوم، توان حضور در حوزه عمومی و سنجیدن امور از منظر جمعی. این دوگانه که در کتاب «حیات ذهن» و مجموعه «مسئولیت و داوری» شرح یافته، بنیان امکان کنش آگاهانه و داورانه را فراهم می‌کند.

اما هوش مصنوعی به سبب فقدان تجربه زیست انسانی، ناتوانی در گفت‌وگو با خود و نداشتن تخیل میان‌ذهنی، در بازتولید این ظرفیت‌ها ناتوان است. الگوریتم‌ها تنها بازنمایی ریاضیاتی از رفتارهای گذشته‌اند و فاقد آن نوع از داوری‌اند که بر مبنای قضاوت اخلاقی و سیاسی بنا شده باشد. آرنست از «بی‌فکری» به مثابه یکی از خطرناک‌ترین ویژگی‌های انسان مدرن یاد می‌کند؛ حالتی که فرد بدون تأمل درباره عواقب اعمالش، صرفاً از منطق نظام تبعیت می‌کند. در جهان هوش مصنوعی، این بی‌فکری، شکلی نظام‌مند و فناورانه به خود می‌گیرد؛ تصمیم‌گیری از عهده انسان کنار گذاشته می‌شود و سامانه‌هایی جانشین آن می‌شوند که نه مسئولند، نه پاسخ‌گو و نه قادر به داوری اخلاقی. بدین گونه تفکر سیاسی نه فقط به حاشیه رانده می‌شود، بلکه زمینه تاریخی و اجتماعی ظهورش نیز به خطر می‌افتد.

پرسش بنیادین در اینجا آن است که «اگر هوش مصنوعی قرار است بخشی از ساختار زیست جمعی ما باشد، چگونه می‌توان امکان تفکر سیاسی را در دل آن حفظ کرد؟» این امر مستلزم آن است که توسعه فناوری نه صرفاً بر اساس کارآمدی و سودآوری، بلکه با تکیه بر اصول پاسخگویی، کثرت‌گرایی و امکان داوری انسانی طراحی شود. بدون این پیش‌شرط‌ها، خطر آن است که به عصری گام بگذاریم که در آن، همان‌طور که آرنست هشدار می‌دهد، دیگر کسی نمی‌اندیشد و این به‌راستی نشانه زوال انسان به مثابه کنشگر سیاسی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

تحول سوژکتیویته سیاسی در عصر هوش مصنوعی، فراتر از یک موضوع صرفاً فناورانه یا نظری است. این مسئله در واقع پرسشی بنیادین و وجودی درباره چیستی انسان، ماهیت آزادی و سرنوشت سیاست در جهان معاصر است. در گذشته، سوژه

سیاسی به عنوان یک موجود خودآگاه، مسئول و کنشگر شناخته می‌شد که بر اساس اراده و اختیار خود می‌توانست در عرصه‌های عمومی و سیاسی حضور یابد، تصمیم بگیرد و مسیر آینده را شکل دهد. اما با ظهور هوش مصنوعی و توسعه الگوریتم‌های پیشرفته که توانمندی‌هایی فراتر از کنترل و فهم مستقیم انسان دارند، ما شاهد تحولی عمیق و شاید انقلابی در مفهوم سوژه سیاسی هستیم؛ تحولی که سوژه را از یک موجود مستقل به عاملی تبدیل می‌کند که داده‌ها، پیش‌بینی‌ها و روندهای الگوریتمی رفتار او را تنظیم و کنترل می‌کنند. این گذار، که همزمان با افزایش نفوذ فناوری‌های دیجیتال و شبکه‌های اجتماعی رخ می‌دهد، به طور جدی مبانی فلسفه سیاسی مدرن را زیر سؤال می‌برد و حتی معنای خود انسان بودن را به چالش می‌کشد.

در این روند، آنچه بیشتر نگران‌کننده است، نحوه اعمال قدرت در ساختارهای حکمرانی هوشمند است؛ قدرتی که دیگر صرفاً از بیرون و به صورت قهری اعمال نمی‌شود، بلکه به شکلی نرم، نفوذی و پیچیده وارد بطن سوژه می‌شود و او را از درون، بدون آنکه آگاه باشد، کنترل و هدایت می‌کند. فیلسوفانی چون شوشانا زوبوف، آنتوانت رووروی و بیونگ‌چول هان، این نکته را برجسته کرده‌اند که در عصر داده‌محوری، کنترل سیاسی به تدریج از شکل‌های سنتی به صورت تکنولوژیک و الگوریتمیک تبدیل شده است. الگوریتم‌ها که در لایه‌های پنهان شبکه‌های دیجیتال و سیستم‌های هوشمند کار می‌کنند، رفتارها، تصمیم‌ها و حتی احساسات انسانی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و امکان مقاومت و آگاهی فردی را به شدت محدود می‌سازند. این نوع قدرت، که به نام قدرت نرم یا قدرت غیر مستقیم شناخته می‌شود، سوژه را به موجودی پیش‌بینی‌پذیر و داده‌محور بدل می‌کند و پرسش‌های عمیقی درباره آزادی اراده، اختیار و مسئولیت فردی در شرایط نوین به وجود می‌آورد.

تحول سوژه‌کثبیت سیاسی در عصر هوش مصنوعی نه صرفاً یک موضوع فناورانه یا نظری، بلکه پرسشی وجودی و سرنوشت‌ساز درباره انسان، آزادی و آینده سیاست است. آنچه در این مقاله نشان داده شد، گذار تدریجی از سوژه خودبنیاد، مسئول و کنشگر، به سوژه‌ای داده‌محور، پیش‌بینی‌پذیر و در معرض حکمرانی الگوریتمی است؛ گذاری که می‌تواند ریشه‌های فلسفه سیاسی مدرن و حتی معنای انسان بودن را به چالش بکشد.

همان گونه که فیلسوفانی چون شوشانا زوبوف، آنتوانت رووروی، بیونگ چول هان و دیگران نشان داده‌اند، در دل این دگرگونی، قدرت به نحوی اعمال می‌شود که نه از بیرون، بلکه از درون سوژه عبور می‌کند، او را نظارت، هدایت و مهندسی می‌کند، بی‌آنکه لزوماً خود آگاه باشد.

در این میان، اندیشه هانا آرنت، چشم‌اندازی متفاوت و ژرف در اختیار ما می‌نهد. آرنت با بازتعریف مفاهیمی چون عمل و تفکر سیاسی، به ما یادآوری می‌کند که سیاست اصیل، نه در مدیریت کارآمد امور، بلکه در امکان کنش آغازگرانه، گفت‌وگوی بین‌الذهانی و پدیدار شدن در حوزه عمومی ریشه دارد. الگوریتم‌ها، هر قدر هم پیچیده باشند، نمی‌توانند «آغاز» کنند، چون فاقد تجربه زیسته، تفاوت فردی و دغدغه بودن با دیگرانند. از این رو خطر اصلی هوش مصنوعی، نه فقط جایگزینی انسان در کارها، بلکه جایگزینی کنش سیاسی با تصمیم‌های تکنوکراتیک و خالی شدن عرصه عمومی از حضور انسانی است.

با این حال همان گونه که مقاله نشان داد، همه چشم‌اندازها نسبت به آینده سوژه‌گی سیاسی در عصر هوش مصنوعی، تیره و تار نیست. راه‌حلهایی چون احیای سوژه اگزیستانسیال (بیونگ چول هان)، دفاع از حق خطا و خطاپذیری (رووروی)، اعلامیه جهانی حقوق شناختی بشر (زوبوف) و بازتعریف خلاقانه سوژه هیبریدی (کاتارینا هیلز)، نشان می‌دهند که امکان مقاومت، بازسازی و حتی نوآفرینی سوژه در دل همین بحران نیز وجود دارد. این رویکردها به ما می‌آموزند که سوپرکتیویته سیاسی نه امری ایستا، بلکه تاریخی، ترکیبی و در حال شدن است. پرسش اصلی دیگر آن نیست که آیا سوژه می‌میرد یا نه، بلکه این است که چگونه می‌توان در دل شرایط نوین، شکل‌های تازه‌ای از کنش، قضاوت و گفت‌وگو را بازآفرینی کرد.

در این میان، بازگشت به فلسفه آرنتی، نه به معنای نوستالژی برای گذشته، بلکه به عنوان منشوری برای بازاندیشی سیاست و سوژه در عصر الگوریتم‌ها ضرورت می‌یابد. اگر بتوانیم از تفکر به مثابه گفت‌وگوی اخلاقی با خود و از عمل به مثابه آغاز و ظهور در میان دیگران دفاع کنیم، شاید هنوز بتوان سوپرکتیویته‌ای مقاوم، اخلاقی و معنادار را حفظ کرد؛ سوژه‌ای که نه قربانی خاموش فناوری، بلکه کنشگر بازاندیش دنیای دیجیتال باشد. این

نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که آینده سیاسی انسان در عصر هوش مصنوعی، نه سرنوشتی محتوم، بلکه محصول انتخاب‌ها، مقاومت‌ها و بازآفرینی‌های ماست؛ راهی که می‌توان با حفظ کرامت انسانی، بازتعریف آزادی و حفظ میدان عمومی زنده و متکثر، به آن گام برداشت. در نهایت فناوری باید در خدمت انسان و سیاستی انسانی قرار گیرد، نه بالعکس.



منابع

انصاری، منصور (۱۳۷۹) هانا آرنست و نقد فلسفه سیاسی، تهران، مرکز.
فوکو، میشل (۱۳۸۰) مراقبت و تنبیه: زایش زندان، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران، نشرنی.

----- (۱۳۹۰) اراده به دانستن، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاننیده، تهران، نشرنی.
هان، بیونگ چول (۱۳۹۶) فیلسوف فیس‌بوک: درآمدی بر اندیشه بیونگ چول هان، ترجمه علی برزگر، تهران، وبسایت ترجمان.

Abensour, M. (2011) *Democracy Against the State: Marx and the Machiavellian Movement*. Polity Press.

Althusser, L. (1971) *Ideology and ideological state apparatuses (Notes towards an investigation)*. In B. Brewster (Trans.), *Lenin and philosophy and other essays* (pp. 127–186). New York: Monthly Review Press.

Arendt, H. (1951) *The Origins of Totalitarianism*. Harcourt Brace.

----- (1958) *The Human Condition*. University of Chicago Press.

----- (1961) *Between Past and Future: Eight Exercises in Political Thought*. Penguin.

----- (1978) *The Life of the Mind*. Harcourt.

----- (1982) *Lectures on Kant's Political Philosophy*. University of Chicago Press.

BarthelemeB, F., & Furbach, U. (2023) *AlphaZero and Artificial Reason*. Springer.

Bostrom, N., & Yudkowsky, E. (2014) The ethics of artificial intelligence. In K. Frankish & W. M. Ramsey (Eds.), *The Cambridge Handbook of Artificial Intelligence* (pp. 316–334). Cambridge University Press.

Brunnhuber, S. (2024) *The Third Culture: The Impact of AI on Knowledge, Society and Consciousness in the 21st Century*. Springer Nature Switzerland.

Butler, J. (1990) *Gender Trouble: Feminism and the Subversion of Identity*. Routledge.

Dennett, D. C. (1992) *Consciousness Explained*. Boston, MA: Little, Brown and Company.

Dreyfus, H. L. (1972) *What Computers Can't Do: A Critique of Artificial Reason*. Harper & Row.

Floridi, L. (2013) *The Ethics of Information*. Oxford University Press.

Foucault, M. (1982) The subject and power. *Critical Inquiry*, 8(4), 777–795.

Han, B.-C. (2017) *Psychopolitics: Neoliberalism and New Technologies of Power*. Verso.

----- (2018) *The Expulsion of the Other: Society, Perception and Communication Today*. Polity Press.

Hayles, N. Katherine. (2017) *Unthought: The Power of the Cognitive Nonconscious*. University of Chicago Press.

- Jorion, P. (2024) L'avènement de la Singularité: L'humain ébranlé par l'intelligence artificielle. Textuel.
- Kant, I. (1991) An answer to the question: What is Enlightenment? (H. B. Nisbet, Trans.). In H. Reiss (Ed.), Kant: Political Writings (pp. 54–60). Cambridge University Press. (Original work published 1784)
- Kurzweil, R. (1999) The Age of Spiritual Machines: When Computers Exceed Human Intelligence. Viking Press.
- (2005) The Singularity is Near: When Humans Transcend Biology. Viking Press.
- Lacan, J. (1966). Écrits. Seuil.
- Luger, G. F. (2025) *Artificial Intelligence: Principles and Practice*. Springer Nature Switzerland.
- Minsky, M. (1986) The Society of Mind. Simon & Schuster.
- Rouvroy, A. (2013) The end(s) of critique: Data behaviorism versus due process. In M. Hildebrandt & K. de Vries (Eds.), Privacy, Due Process and the Computational Turn (pp. 143–168). Routledge.
- (2016) Algorithmic Governmentality and the End of Critique. Transversal Texts. <https://transversal.at>
- Rouvroy, A., & Berns, T. (2013) Algorithmic Governmentality and Prospects of Emancipation. Réseaux, 177(1), 163–196. <https://doi.org/10.3917/res.177.0163>
- Rouvroy, A., & Stiegler, B. (2013) The Digital Regime of Truth: From the Algorithmic Governmentality to a New Rule of Law. La Deleuziana, (1), 319–336.
- Searle, J. R. (1980) Minds, brains, and programs. Behavioral and Brain Sciences, 3(3), 417–424. <https://doi.org/10.1017/S0140525X00005756>
- Taylor, C. (1989) Sources of the Self: The Making of the Modern Identity. Harvard University Press.
- Teuscher, C. (Ed.). (2004) Alan Turing: Life and Legacy of a Great Thinker. Springer.
- Turing, A. M. (1950) Computing machinery and intelligence. Mind, 59(236), 433–460. <https://doi.org/10.1093/mind/LIX.236.433>
- Vallor, S. (2016) Technology and the Virtues: A Philosophical Guide to a Future Worth Wanting. Oxford University Press.
- Williamson, T. (2007) The Philosophy of Philosophy. Blackwell Publishing.
- Zuboff, S. (2019) The Age of Surveillance Capitalism: The Fight for a Human Future at the New Frontier of Power. PublicAffairs